

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اولین آیه سوره بقره حروف مقطعه «الم» هست. در مورد حروف مقطعه بیشتر از ده نظر بین محققان وجود دارد. مرحوم **طبرسی صاحب مجمع البیان**، یازده نظر را بیان کرده‌اند که اکثر این نظرها، هیچ مستند و سندی ندارد. چند نظر که از همه مهم تر است را عرض می‌کنیم:^۱

۱- رمزی است بین خدا و رسولش؛ خدا می‌داند که این کلمات چیست و پیغمبر. این اولین نظر و دقیق ترین و معروفترین نظر است.

۲- خدا می‌خواهد به منکران قرآن بفرماید که این قرآن از همین حروف ساده الفبا تشکیل شده‌است؛ بعضی از روایات نیز این نظر را تأیید می‌کنند. «الم»، «الم»، «الم» از همین حروف الفباست. این معجزه شگفت، با همین حروف عادی ساخته شده است. اگر شما می‌توانید با همین حروف یک بیانی شبیه این بیاورید. برای تشبیه، مانند نقاش زبردست که به شخص یا اشخاصی بگوید که این رنگها و مصالح نقاشی من است، شما این رنگها را بگیر و یک نقاشی مثل نقاشی من ترسیم کن.

۳- کفار یک روشی داشتند، می‌گفتند در قرآن خواندن **پیغمبر(ص)** سر و صدا کنید، دلیلش هم این بود که وقتی پیامبر قرآن تلاوت می‌کردند، عده‌ای که فطرتشان آلوده نشده بود به محض این که کلمات پیامبر را به گوش دل می‌شنیدند، ایمان می‌آوردند یا متمایل به اسلام می‌شدند. برای اینکه این مسئله اتفاق نیافتد، کفار گفتند: در قرآن خواندن پیامبر سر و صدا راه بیاندازید تا کسی صدای قرآن را نشنود. «**وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَبُونَ**»؛ کافران گفتند این قرآن را نشنوید و حرف لغو و بیهوده در آن بزنید تا غالب بشوید.

حالا پیامبر بدون امکانات می‌خواهد با آن صدای دلنشین قرآن بخواند، کفار هم سر و صدا می‌کنند. یکی از راهها این است که پیغمبر می‌گوید: «**المص**» این کلمات برای کفار تعجب برانگیز است، اطرافیان فوراً توجه می‌کنند. ۴- روایتی از سعیدبن جبیر که از بزرگان شیعه است (و روایاتش را شیعه و سنی قبول دارند) نقل شده‌است که اگر حروف مقطعه درست با هم ترکیب شوند، اسم اعظم خدا از آن بیرون می‌آید.^۲ بعضی از مفسرین خوش سلیقه ای کرده اند مثلاً «**ا ل ر - ح م - ن**» اگر شما فاصله بین اینها را بردارید می‌شوند **الرحمن**؛ بعد گفته‌اند مثل این مورد یکی از اسماء حسناى الهی در میان این حروف وجود دارد که اگر کسی بتواند آن را کشف بکند به اسم اعظم الهی دست پیدا می‌کند.

ببینیم کدام نظر صحیح تر است. مرحوم **علامه(ره)** فرموده‌اند که بهترین نظر که سند هم دارد نظر اول است، (اگر سند هم نداشت ما همین حرف را می‌زدیم.) چون اگر قرار شد حروفی بدون این که کلمه‌ای بسازند، کنار هم چیده شوند، معلوم است که رمزی است، این چیز است که در ابتدا به نظر می‌رسد. نظر دوم هم با نظر اولی منافاتی ندارد. اگر ما این چنین برداشتی هم بکنیم، هیچ مشکلی نیست. نظر سوم هم منافاتی ندارد؛ ممکن است خداوند کلمات رمزآلودی را به پیغمبر فرموده که در ضمن این که رمز آلود است، جلب توجه کفار هم می‌کند و در عین حالی که جلب توجه کفار می‌کند یک نوع تحدی هم هست که شما با این حروف قرآن بیاورید. مانعی هم ندارد. و در مورد چهارمین نظر هم مطلب همین است؛ یعنی این نیست که ما باید حتماً یکی از این چهار مورد را بپذیریم به اعتقاد من می‌توان هر چهار مورد را در کنار هم پذیرفت و همدیگر را نفی نمی‌کنند ولی مبنا، همان نظر اول است.

۱- المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۸، ص ۶

۲- فصلت آیه ۲۶

۳- المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۸ ص ۸

در مورد نظر سوم که می‌گفت: کفار غوغا و سر و صدا می‌کردند و پیغمبر برای دفع غوغای کفار حروف مقطعه را می‌خواند، می‌توان چند اشکال به این نظر گرفت و اولین اشکال این است که در ابتدای سه سوره مدنی هم حروف مقطعه آمده است. بقره، آل عمران و رعد. (از ۱۱۴ سوره، ۲۳ سوره مدنی و ۹۱ سوره مکی است) سه سوره مدنی (یعنی در حدود پانزده درصد سوره‌های مدنی) حروف مقطعه دارند و چیزی در حدود سی درصد سوره‌های مکی حروف مقطعه دارند. اگر اینگونه باشد در مدینه که دیگر کفار غوغا نمی‌کردند! حکومت دست پیغمبر بود و دیگر کسی نمی‌آمد که در حین خواندن قرآن سر و صدا کند.

اشکال دوم، وقتی پیغمبر می‌خواستند قرآن بخوانند همیشه که از اول سوره نمی‌خواندند گاهی وقتها از وسط سوره می‌خواندند، وسط سوره هم که حروف مقطعه ندارد.

اشکال سوم، اگر واقعاً در مکه یکی از راههای دفع سر و صدای کفار، گفتن حروف مقطعه بود باید همه سور مکی و یا اکثرشان حروف مقطعه داشته باشند در حالی که اکثرشان ندارند. ۲۹ سوره در قرآن حروف مقطعه دارند که ۲۶ سوره آن مکی هستند و ۳ سوره مدنی است.

بعد می‌فرماید: «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ* وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ»^۱. «يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» کسانی که ایمان به ناپیدا می‌آورند. غیب چیست؟ چیز نادیدنی، غیر محسوس مثل خدا، فرشتگان، بهشت، دوزخ و چیزهایی که خدا در قرآن وعده داده که هستند و با حواس مادی قابل حس نیستند، به اینها غیب می‌گویند؛ از این فرازهای آیه که می‌فرماید: «...وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ* وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ»، «وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ»، غیب نیست بلکه نتیجه و اثر ایمان به غیب است، شما وقتی که ایمان دارید نماز هم می‌خوانید. «مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» هم نتیجه ایمان به غیب است؛ پس خودش ایمان به غیب نیست. «يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ»؛ آن چه به تو نازل شده. این قرآن هم که غیب نیست در دست ماست و ما عظمت و محتوای آن را حس می‌کنیم، اما در آخر می‌فرماید: «وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ»، این قسمت از آیه، مصداق ایمان به غیب است. ایمان به آخرت، ایمان به غیب است. این که سرای دیگر و زندگی دیگری هم وجود دارد و ما آن سرا را خواهیم دید.

یک سؤال: اگر «بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ» ایمان به غیب است قبلاً هم فرمود: «يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» پس چرا دوباره این را آورد؟

جواب: در قرآن این موارد زیاد است و به این کار ذکر خاص بعد از عام می‌گویند؛ گاهی وقتها به صورت عمومی یک حکمی را صادر می‌کند بعد به دلیل اهمیت یکی از مصادیق آن حکم، آن مصداق را دوباره ذکر می‌کند. مثلاً قرآن می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ...»^۲؛ ای مؤمنان نباید قومی قوم دیگر را مسخره کند. «... وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ...»^۳؛ زنان هم نباید همدیگر را مسخره کنند. مگر زنان جزء قوم نیستند؟ مگر وقتی که فرمود: قوم، شامل زنان نمی‌شود؟ چرا دوباره زنان را ذکر کرد؟ به چند دلیل، یکی اینکه دور هم می‌نشستند و در مظان تمسخر بیشتر قرار داشتند و دیگر این که، اگر زنانی مورد تمسخر قرار بگیرند و اگر شخصیت زن آسیب دید، جبرانش مشکل‌تر است. اگر یک سخن بدی و اسم بدی نسبت به مردی در جامعه منتشر شد قرار نیست که خیلی مشکل ایجاد بکند ولی اگر در مورد یک زنی خصوصاً زن جوانی، حرف بدی یا تمسخری در جامعه منتشر شد شخصیتش به شدت آسیب می‌بیند. به این دو دلیل و چه بسا به دلایل دیگری قرآن زنان را جداگانه و خصوصی ذکر کرده است. به این می‌گویند ذکر خاص بعد از عام.

۱- بقره آیات ۳ و ۴

۲- حجرات آیه ۱۱

۳- همان

این که می‌فرماید: «يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» شامل همه امور غیبی می‌شود. اینکه آخرت را دوباره جداگانه می‌آورد به خاطر اهمیت مسئله آخرت است. با توجه به ایمان به غیب، ذکر آخرت چه ضروری دارد؟ چون آخرت هم ایمان به غیب است و وقتی که گفت: «يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» یعنی يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ و يُؤْمِنُونَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ و يُؤْمِنُونَ بِالنَّبِيِّينَ، و يُؤْمِنُونَ بِالْمَلَائِكَةِ، بِالنَّارِ و بِالْجَنَّةِ و... برای چه دوباره آخرت را جداگانه ذکر کرد؟ به دلیل اهمیت.

هر مؤمن به غیب، مؤمن به معاد نیست ولی هر مؤمن به معادی، مؤمن به تمام غیب است. خیلی افراد هستند که خدا و فرشتگان را قبول دارند اما معاد را قبول ندارند. مثل مشرکین؛ مشرکان ایمان به الله داشتند «...وَيَقُولُونَ هُوَ لَئِنْ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ...»^۱ «سَيَقُولُونَ لِلَّهِ» «وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ...»^۲ «...مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ...»^۳ این آیات نشان می‌دهد که آنها منکر خدا نبودند بت پرستانی هم که الان در جهان هستند همین عقیده را دارند و منکر خدا نیستند. اما ایمانشان به فرشتگان؛ در چند جای قرآن آمده که مشرکان عقیده به فرشتگان داشتند و می‌گفتند: فرشتگان، دختران خدا هستند. «إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيَسْمُونُ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةَ الْأُنثَى»^۴؛ مشرکانی که به آخرت ایمان ندارند (آخرت که غیب است اما به ملائکه ایمان دارند)، می‌گویند: فرشتگان، دختران خدا هستند. در سوره زخرف می‌فرماید: «وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَاثًا...»^۵؛ مشرکان فرشتگان را که بندگان خدا هستند را زن به حساب آوردند. در سوره صافات می‌فرماید: «أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنَاثًا وَهُمْ شَاهِدُونَ»^۶؛ آیا ما فرشتگان را به صورت زن آفریدیم و اینها شاهد بودند؟ که می‌گویند فرشتگان، دختران خدا هستند. در جاهای دیگر قرآن^۷ هم آیاتی مشابه با این مطلب هست. معلوم می‌شود که مشرکان، هم خدا را به خالقیت قبول داشتند و هم به فرشتگان ایمان داشتند. ایمانی اشتباه که با خرافات مخلوط شده بود، به اصل وجود فرشتگان اعتقاد داشتند اما معاد را قبول نداشتند پس ممکن است که کسی به خدا و فرشتگان و حتی پیغمبران به صورت اجمالی مثلاً ابراهیم و پیامبران پیشین اعتقاد داشته باشد اما به معاد اعتقاد نداشته باشد. پس هر مؤمن به غیبی مؤمن به معاد نیست و اما عکس آن، هر کس مؤمن به معاد باشد، قطعاً به باقی غیب هم ایمان دارد.

قرآن صرف عدم ایمان به معاد را برای فروپاشی تمام ارزشهای اخلاقی در وجود آن فرد بی‌اعتقاد، کافی می‌دانند. یعنی اگر فردی به خدا ایمان دارد به پیغمبران و فرشتگان هم ایمان دارد و اما اگر به معاد و زنده شدن و حساب و کتاب ایمان نداشته باشد، آن ایمان به خدا و پیغمبران و... هیچ تأثیری در اصلاح اخلاقش ندارد و آن ایمان هیچ فایده‌ای ندارد. در بسیاری از آیات قرآن، لحن کلام به این گونه است که می‌فرماید: کسانی که به آخرت ایمان ندارند، کارشان خراب است. دیگر نمی‌فرماید: به خدا و نبوت و... . علامه در تفسیر همین آیه به این مطلب اشاره کرده‌اند «وَأَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا»^۸؛ آن کسانی که به آخرت ایمان ندارند ما برایشان عذاب دردناکی آماده کردیم. چرا نگفت کسانی که به خدا و آخرت ایمان ندارند؟ فقط آخرت را گفت! می‌گویند: چون نفس عدم ایمان به آخرت برای سقوط تمام ارزشها، کافی است. همه چیز را خراب می‌کند. بشر تبهکار امروز، مشکلی در توحید و اعتقاد به خالقیت خدا ندارد. کمونیستها هم گفتند که ما اشتباه کردیم. آقای گورباچف در آخرین سخنرانی خود گفت: بزرگترین اشتباه ما این بود که هفتاد سال با خالق جهان مبارزه کردیم. هیچ نظامی در جهان مدعی نفی خدا نیست. حتی در نظامهای کمونیستی، که یک

۱- یونس آیه ۱۸

۲- لقمان آیه ۲۵

۳- زمر آیه ۳

۴- نجم آیه ۲۷

۵- زخرف آیه ۱۹

۶- صافات آیه ۱۵۰

۷- اسراء آیه ۴۵

۸- اسراء آیه ۱۰

اسکلتی از آنها به جا مانده است، نه اقتصادشان کمونیستی است، نه سیاستشان، نه ایدئولوژی‌شان و نه اعتقادشان. ولی در جهان می‌بینیم که میزان تبه‌کاری و انحراف همچنان بالاست. با اعتقاد به توحید تنها، به هیچ وجه انسان اصلاح نمی‌شود.

در سوره اسراء می‌فرماید: «وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا»؛^۱ ای پیامبر هر گاه قرآن را می‌خوانی، بین تو و کسانی که به آخرت ایمان ندارند حجاب می‌گذاریم. دیگر کاری به بقیه موارد و مصادیق ایمان به غیب ندارد. کار به توحید و نبوت و... ندارد. می‌گوید: آنهایی که به آخرت ایمان ندارند. چون همین کافی است که همه چیز را نابود کند. در سوره سبأ می‌فرماید: «...بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ»^۲؛ بلکه آنها که به آخرت ایمان ندارند در عذاب و گمراهی دور هستند. «وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ»^۳؛ وقتی نام خدا به یگانگی برده می‌شود قلب کسانی که به آخرت ایمان ندارند می‌لرزد و ناراحت می‌شوند. البته معلوم است که در توحیدشان اشکالی هست که به آخرت ایمان ندارند و الا اگر کسی توحید را به معنای واقعی‌اش بفهمد ضرورت معاد، ضرورت نبوت و ضرورت امامت همه از توحید درست، بیرون می‌آید. توحید اینها مثل توحید آن چوپانی است که می‌گفت: تو کجایی تا شوم من چاکرت^۴.

«إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيَسْمَعُونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةً الْأَنْثَى»^۵؛ کسانی فرشتگان را زن می‌نامند که به آخرت ایمان ندارند. باز اینجا متعرض عدم ایمان به آخرت می‌شود. در سوره احقاف می‌فرماید: «وَالَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ أَفِئْتِكُمَا...»^۶؛ کسی به پدر و مادرش اف می‌گوید و بی‌احترامی می‌کند که به معاد ایمان ندارد. می‌گوید: «...أَتَعِدَانِي أَنْ أُخْرَجَ...»^۷؛ شما به من می‌گویید که من در روز قیامت زنده می‌شوم و قیامتی در کار است! و اما فراموشی معاد:

بحث فوق مربوط به موارد بی‌اعتقادی است. فردی هست که می‌گوید که من اعتقاد به معاد ندارم ولی یک فردی هست که می‌گوید: من اعتقاد دارم، اما فراموش کرده است. گرگ به دو نفر حمله کرده، یک نفرشان سلاح دفاعی ندارد یک نفر سلاح دفاعی دارد اما فعلاً یادش رفته که سلاح دارد. فرق این دو نفر در چیست؟ از نظر دفاعی هیچ فرقی ندارند. قرآن کریم فراموش کنندگان آخرت را در ردیف بی‌اعتقادان به آخرت قرار می‌دهد که متأسفانه بسیاری از مسلمانان، این گونه‌اند. اعتقاد به آخرت دارند اما در عمل، یادشان می‌رود. موقعی که زبان حرف می‌زند و غیبت مردم می‌کند، آخرت از یاد رفته است. این همان اثر را دارد. اعتقاد به آخرت به همراه فراموشی نتیجه بخش نیست، عقیم می‌ماند. مثل اینکه شما پول در جیبتان است لکن پول را ندیدید و فکر کردید که پول همراهتان نیست و در شهر غریب گرسنه‌اید. مثل شما مثل آن آقای هست که خیال می‌کند پول ندارد. در سوره ص می‌فرماید: «...إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ...»^۸؛ آنهایی که از راه خدا گمراه می‌شوند عذاب سختی دارند. «...بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ»^۹؛ چون روز قیامت را فراموش کردند. فراموشی قیامت هم همین اثر را دارد. ولی یک فرقی دارد، آن کسی که اعتقاد دارد ولی فراموش کرده از یک جهاتی فرق دارد با آن کسی که اصلاً اعتقاد ندارد. بین آدم مرده و آدمی که خواب سنگین دارد، از یک جهت فرق است از

۱- اسراء آیه ۴۵

۲- سبأ آیه ۸

۳- زمر آیه ۴۵

۴- مولوی «تو کجایی تا شوم من چاکرت چارقت دوزم کنم شانه سرت»

۵- نجم آیه ۲۵

۶- احقاف آیه ۱۷

۷- همان

۸- ص آیه ۲۶

۹- همان

یک جهت دیگر فرقی نیست اما از آن جهتی که فرق نیست، این است که اگر به هر دوی آنها حرف مثلاً بدی زده شود، عکس‌العملی نشان نمی‌دهند. او مرده است دیگری خواب است، ولی اگر بخواهی حرکتشان بدهی، آن مرده را نمی‌شود زنده‌اش کرد اما دیگری هر چقدر هم خوابش سنگین باشد بالاخره بیدار می‌شود. آن کسی که اعتقاد به معاد ندارد هر چقدر هم ارشادش کنی فایده‌ای ندارد اما دیگری با یادآوری بیدار می‌شود. پس این شخص به هدف، نزدیک‌تر است. آدمی که معاد را فراموش کرده در آثار با آدمی که اعتقاد ندارد یکی است و غفلت چیز بسیار شکننده‌ای است. لغزشهای مؤمنین به خاطر غفلت است نه به خاطر بی‌اعتقادی. اعتقاد دارند و گناه می‌کنند. می‌دانند که غیبت و دروغ و... حرام است، اما موقعی که این کار را انجام می‌دهد، یادش نیست.

اصولاً ذکر خدا برای رفع این مشکل است.

یک نکته بسیار مهم: اگر انسانی به معاد معتقد نبود، تمام ارزشهای والا در نظرش واژگون می‌شود ضد ارزشها هم واژگون می‌شود. یعنی ضد ارزشها در باطن این فرد تبدیل به ارزش می‌شود و ارزشها تبدیل می‌شوند به ضد ارزش. خیلی ساده بررسی می‌کنیم تا ببینیم چه جوری است.

با دو عینک، به جهان نگاه کنید، یکی عینک مثلاً سبز رنگ به نام اعتقاد به معاد و دیگری سرخ رنگ به نام بی‌اعتقادی به معاد. اول عینک بی‌اعتقادی را می‌گذاریم و فرض می‌کنیم معادی در کار نیست. فرض می‌کنیم که خبری نیست و مُردیم و عمرمان تمام شد چه اتفاقی می‌افتد؟

می‌گویند: شما راست بگو حتی اگر ضرر کنی، به نظر شما عقل این را می‌گوید؟ با عینک بی‌اعتقادی، عین نادانی است و با آن اعتقاد، نادانی تلقی خواهد شد.

به خاطر ادای امانت تحمل ضرر کن. یک امانت قیمتی پیش شما بوده، صاحب آن هم فوت کرده، هیچ کس هم نمی‌داند و ورثه‌اش هم خبر ندارند. حالا فرض کنیم معادی در کار نیست، این کار چه اسمی دارد جز نادانی؟ آن کسی که اعتقاد به معاد ندارد به این کار به چشم نادانی نگاه می‌کند. ممکن است که به ظاهر تظاهر کند که امانت‌دار است که مردم را گول بزند اما در باطنش این جوری نگاه نمی‌کند.

زمانی کمونیستها با بعضی از صاحب نظران ما بحث و مناظره تلویزیونی می‌کردند، یکی از آنها مرتب می‌گفت: شهدای ما در فلان جا، شهدای ما ...، یکی از صاحب نظران خوش سلیقه ما گفت: شما برای چه مرتب می‌گویید شهدای ما! اولاً این کلمه شهید یک واژه قرآنی است، ثانیاً، ما به کسی شهید می‌گوییم که بعد از مرگ، حیات دارد و گواه اعمال مردم است، شما که می‌گویید آخرتی نیست و آدم تمام می‌شود و می‌رود پس شهید برای شما معنا ندارد. او گنگ شد و چیزی نگفت.

تحمل ضرر به خاطر خدمت به مردم. بدون اعتقاد به معاد، خدمت به مردم حماقت است. من می‌میرم و تمام می‌شوم پس برای چه وقتم را صرف مردم بکنم، دو روز در دنیا هستیم هر چیزی که به دست آوریم به نفعمان و هر چه که گیر نیاوریم ضرر کردیم. آیا غیر از این است؟ با این عینک اگر بخواهی به دنیا نگاه کنی همه چیز ضد ارزش می‌شود. البته تظاهر می‌کند به این ارزشها چون می‌داند که اگر تظاهر نکند مردم او را سرزنش می‌کنند. یعنی آقای **بوش** هیچ وقت نمی‌گوید که در فرهنگ و اعتقاد من دزدی و چپاول و حق‌کشی، زرنگی و خدمت و صداقت، حماقت است. او این کار را نمی‌کند چون می‌داند که فطرت انسان این را نمی‌خواهد. برای گول زدن مردم می‌گوید: حقوق بشر. شعار می‌دهد اما در باطنش نمی‌تواند اعتقاد داشته باشد.

با عدم ایمان به معاد، چشم پوشی از حق مردم و تحمل ضرر، نادانی می‌شود. با این بی‌اعتقادی رسیدن به سود و منافع با دروغ عین زرنگی می‌شود. این فرد می‌گوید: برای چه من دروغ نگویم؟ چرا خیانت نکنم؟ اینها همه باد هواست. وقتی آخرت نباشد، این موارد، مزاحم هستند. در یک کلام هر ضد ارزشی در نظر انسانی که معتقد به معاد نیست، می‌شود ارزش. ارزش و هر چه ارزش هست، ضد ارزش می‌شود. اصطلاحاً به این می‌گویند: **زینغ** و زینغی که در قرآن آمده به این معنا است.

امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «...وَمَنْ زَاغَ سَائَتْ عِنْدَهُ الْحَسَنَةُ وَحَسُنَتْ عِنْدَهُ السَّيِّئَةُ وَ سَكَرَ سُكْرَ الضَّلَالَةِ...»؛ هر کسی دچار زیغ شود نیکی در مقابل او زشت می‌شود و زشتی نزد او زیبا می‌شود و مانند مستان به گمراهی می‌افتد. زیغ نتیجه فراموشی یا بی‌اعتقادی به معاد است.

مرحوم شیخ شوشتری یک روز بازاریان را صدا زده بود که جمع بشوید، کار مهمی با شما دارم. همه جمع شده بودند. بعد شیخ گفتند که بازاریان حواستان جمع باشد این عربها و لرهای عشایری که پیش شما می‌آیند و جنس می‌خرند و جنس می‌فروشند خیلی آدمهای زرنگی هستند، کلاه سرتان نگذارند. تا شیخ این را گفت صدای خنده، همه فضای مسجد را گرفته بود. یکی از بازاریها بلند شد گفت: یا شیخ، اینها که اصلاً به سادگی معروف هستند. همین امروز یک عرب آمد یک خروار جنسهای به درد نخور به او قالب کردم و اجناس و کالاهایش را هم نصف قیمت خریدم. اینها کلاه سر ما بگذارند. مرحوم شیخ دید این فرد آدمی است که به معاد اعتقاد دارد ولی فراموش کرده است. حالا ببینید که در یک لحظه شیخ، چگونه بیدارش می‌کند. شیخ شوشتری گفت: صبر کن بگذار قیامت بشود معلوم می‌شود که تو کلاه سر او گذاشتی یا او کلاه سر تو گذاشته است. رنگ همه تغییر کرد. چرا؟ چه اتفاقی افتاد؟ نوع عینک عوض شد. تا حالا آن عینک روی چشم بود کلاه سر مردم گذاشتن را زرنگی می‌دید. شیخ عینکش را برداشت و گفت این را روی چشمت بگذار و با این عینک ببین. دید که کلاه سر خودش رفته است.

در زندگی یکی از علمای نجف، سید هاشم حطاب آمده است که ایشان شخصی را در مسجد می‌بینند که ناله و گریه می‌کند. می‌پرسند که چرا گریه می‌کنی؟ می‌گوید: می‌خواستم به مکه بروم برای همین، همه اموالم را فروختم و تبدیل به سکه کردم و در کیسه بزرگی ریختم و آن را مهر کردم بردم و به قاضی شهر دادم، با خودم گفتم که این از همه امین‌تر است. ایشان هم این کیسه را تحویل گرفت، با هم آشنا بودیم. به او گفتم: آقای قاضی من به مکه می‌روم، در راه ممکن است که دزد، مالم را بزند، حداقل چیزی اینجا داشته باشم. او هم گفت که مانعی ندارد و قبول کرد. من هم رفتم و اتفاقاً اموالم را دزد برد و دست خالی برگشتم با خودم فکر می‌کردم که حالا من پیش قاضی می‌روم از من استقبال می‌کند. ولی وقتی رفتم، دیدم که اصلاً این طوری نیست و توجهی به من ندارد و با من مثل بیگانه‌ها برخورد می‌کند. او گفت: بفرماید. من هم خودم را معرفی کردم. گفت: خوب فرمایش. گفتم: آمده‌ام به خاطر آن سکه‌های امانتی. گفت: کدام سکه‌ها؟ من شما را نمی‌شناسم، سکه‌ای به من امانت ندادید. بالاخره من را با کتک از خانه‌اش بیرون کرد. حالا هم به مسجد آمده‌ام و گریه می‌کنم که شاید خدا رحمی کند. آن عالم گفت: مشکلک همین است. گفت: بله. گفت: انشاءالله فردا حل می‌شود. گفت: چه طوری؟ گفت: شما فردا به نماز جمعه بیا و کنار قاضی بنشین. هر چه قدر هم که او خودش را کنار کشید تو از او جدا نشو! بقیه‌اش را به من بسپار. فردا به نماز جمعه رفت و همین که قاضی آمد رفت و کنار دستش نشست. نماز تمام شد مردم که می‌خواستند بلند شوند و بروند این عالم جلیل‌القدر گفت: مردم صبر کنید من با شما حرف دارم. من از فلان زرگر یهودی طلایی خریدم و دو درهم بدهکار شدم، به او گفتم: (مثلاً) دوشنبه برایت می‌آورم. گفت: مانعی ندارد. رفتم تا دوشنبه هفته بعد، یک هفته گذشت و وقتی هفته بعد آوردم دیدم که مغازه‌اش تعطیل است پرسیدم که کجاست گفتند که مرده است (مثلاً روز چهارشنبه هفته گذشته مرده است) من هم برای این که مدیون نباشم آن دو درهم را از زیر مغازه‌اش به داخل انداختم و گفتم که به دست ورثه‌اش برسد. همان شب در عالم خواب دیدم که قیامت بر پاشده و حسابم را رسیدگی کردند و مشمول عفو و عنایت الهی شدم. می‌خواستم راهی به بهشت شوم، دیدم که یک دیواره‌ای از آتش به سوی من می‌آید، نزدیک که آمد دیدم آن زرگر یهودی است، آتش، اطرافش را گرفته بود. گفت: درهم من را بده. گفتم: کدام درهم؟ گفت: همان دو درهمی که طلبت داشتم. گفتم: من آوردم و به زیر در مغازه‌ات انداختم. گفت: تو قرار بود که روز دوشنبه برای من بیاوری، تأخیر کردی من از دنیا رفتم. حالا پرداز. گفتم: اینجا که درهم و دیناری نیست دست از سرم بردار. گفت: ابداً، یا پول من را می‌دهی و یا معادل عذاب یک بند انگشت من را تحمل می‌کنی. گفتم: پول که ندارم

پس چاره‌ای نیست از دومیش. انگشت کوچک را به طرف سینه من اشاره کرد همین که نوک انگشتش به سینه من خورد چنان وجودم شعله ور شد و درد شدید در ناحیه سینه‌ام احساس کردم که از خواب بیدار شدم. دیدم سینه‌ام بسیار درد می‌کند لباسم را باز کردم دیدم سینه‌ام سوراخ شده و اطرافش هم سیاه است. (آقای قاضی هم این جریان را با دقت گوش می‌دهد) عالم ادامه داد که ای مردم اگر باورتان نیست من الان پیراهنم را باز می‌کنم تا ببینید. پیراهنش را باز کرد و گفت که ببینید. یک عده‌ای فریاد زدند، عده‌ای مدهوش شدند و عده‌ای دیگر گریه کردند، قاضی که این صحنه را دید رو به صاحب سکه‌ها کرد و گفت: رفیق بلند شو بریم پولهایت نذر من است. چطور شد که یک لحظه دیدش عوض شد؟ چون یادش آمد که حساب و کتاب در کار است. این که فکر می‌کرد مال مردم را خوردن، زرنگی است، یادش آمد که کلاه سرش رفته است. قرآن همه این مطالب را در یک خط خلاصه کرده است. «**إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ**

فَهُمْ يَعْمَهُونَ»؛ کسانی که به آخرت ایمان ندارند اعمال زشتشان را در نظرشان زینت دادیم. آیا غیر از این است؟ چرا بین ما و مثلاً جهان امروز، بین نظر ما و سیاست **ماکیاولی** اختلاف در تعاریف پدید می‌آید؟ ریشه‌اش در همین است. من نمونه عرض می‌کنم. آنها می‌گویند که **علی(ع)** سیاست نداشت و (نعوذ بالله) **معاویه** سیاست دارد. چرا این حرف را می‌زنند؟ چون تعریفشان از سیاست با حذف معاد است و اصلاً معاد را در سیاستشان وارد نکردند. ما در عالم نگاه می‌کنیم و می‌گوییم که در عالم، هیچ کس سیاستمدارتر از **علی بن ابیطالب(ع)** نیست. **علی(ع)** ماند و خواهد بود و آقای دو جهان است ولی **معاویه** در مزبله تاریخ دفن شد. روایتی از **امام باقر(ع)** است که می‌فرمایند: با پدرم عازم مکه بودیم در بیابانهای سوزان دیدم که سواری خشن و خشمگین، طنابی را به گردن شخصی پابرنه کرده و او را در این سرزمینهای داغ می‌گرداند و مرتب شلاقش می‌زند او هم می‌گوید آیم بدهید ولی سوار توجهی به او نمی‌کند و کتکش می‌زند و او را به دنبال اسبش می‌کشاند. به ما که رسید از ما آب خواست من دلم به حالش سوخت گفتم: پدر جان آیا اجازه می‌دهید که به او آب بدهیم؟ این شخص کیست؟ گفتند: **دَعَا لَعْنَةَ اللَّهِ**؛ رهایش کن، خدا لعنتش کند. این **معاویه بن ابوسفیان** است. که خدا بعد از مرگش تا روز قیامت او را این جوری در بیابانها می‌دواند و عذابش می‌کند (بعد از قیامت هم راهی به جهنم می‌شود). حالا چه کسی سیاست دارد؟ آنها سیاست داشتند یا **علی(ع)**؟ سیاست **ماکیاول** می‌گوید که **معاویه** سیاست مدار بود، چرا؟ چون معادی را قبول ندارد. سیاست اسلامی به ما می‌گوید که **علی(ع)** سیاست داشت اینها نادان بودند. در نهایت نادانی، یک حیات ابدی طیبه را فدای یک حیات پست دنیایی کردند.

ما می‌گوییم سیاست، یعنی اتخاذ تدابیری که انسان را به سعادت ابدی برساند ولو این که دنیایت را از دست بدهی. مثل سیاست **علی(ع)**؛ **عبدالرحمن عوف** رو به **علی(ع)** کرد گفت: یا علی تو حاضری که من تو را به عنوان خلیفه اعلام کنم به شرطی که به سنت **رسول الله(ص)** و سنت شیخین عمل کنی؟^۲ اگر **علی(ع)** می‌خواست مثل سیاسیون امروز برخورد کند می‌گفت: بله؛ در دلش هم می‌گفت که پس از قدرت چه کسی مؤاخذه می‌کند، فردا که من رئیس شدم تو دیگر کیستی که بخواهی من را مؤاخذه کنی. آیا نمی‌توانست بگوید؟ اما گفت: سنت **رسول الله(ص)**، آری، اما من به سنت شیخین نیازی ندارم و چیزی در سنت **رسول الله(ص)** کم نیست. **علی** این است. او نمی‌آید آخرت را فدای دنیا بکند. کجا این سیاست می‌تواند با آن سیاست آشتی بکند؟ کجا ما می‌توانیم در واژه‌ها یکسان سازی بکنیم؟ هرگز نمی‌توانیم در همه امور همین طور است. ما می‌گوییم توسعه، آنها هم می‌گویند توسعه؛ ما می‌گوییم رشد، آنها هم می‌گویند رشد؛ ولی تعاریفمان با هم فرق می‌کند. تمامش را هم که نگاه کنید به اعتقاد به معاد برمی‌گردد. البته آقایان غربیها نمی‌گویند معاد نیست می‌گویند که معاد را در سیاست وارد نکن. در سیاست که آمدی دنیایی برخورد کن. معاد برای کلیسا و موقع دعا است. یا معاد هست یا نیست؟ اگر واقعاً هست پس در کلیسا یا سیاست فرقی نمی‌کند. اعتقاد به معاد می‌گوید که اگر به حق مردم ظلم کردی

۱- نمل آیه ۴

۲- رجوع شود به شرح نهج البلاغه نوشته محمد عبده، ذیل خطبه شمشیه (خطبه سوم)

تو را مجازات می‌کنم. می‌خواهی در سیاست باش یا در کلیسا! یعنی شما از کلیسا که بیرون می‌آیی سنت خدا تغییر می‌کند؟ و دوباره که به کلیسا می‌روی، خدا حکم می‌کند که قرار است که معاد باشد؟ چرا دروغ می‌گویی؟ امروز در دنیای غرب، کتابهای در مورد معاد، به دلیل جذابیتش، پرفروشترین کتابهاست. بعضی از مؤلفان غربی مثل آقای **ریموند مودی** که تاکنون سه چهارم کتاب در مورد برزخ نوشته‌است، میلیونها نسخه‌اش فروش رفته است. ولی این تا عمل چه قدر فاصله است؟

آن کسی که معتقد به معاد است از سیاست یک تعریفی دارد و کسی که معتقد نیست تعریف دیگری دارد؛ اصلاً اینها با هم سر سازگاری و آشتی ندارند. این قدر که گفته‌اند حضور در تشییع جنازه ثواب دارد مگر مرده چیست که مردم به دنبال سرش راه بیافتند، او مرده است و چهار نفر جنازه را بگیرند و دفنش کنند او یک جنازه بی روح است. اصلش برای این است که ما عبرت بگیریم. **امیرالمؤمنین (ع)** دیدند که آقای در عقب جنازه‌ای دارد می‌خندد، گفتند: گویی که مرگ برای ما نیست، برای غیر ما است و گویی این اموات که دارند می‌روند انگار به مسافرت می‌روند و چند روز دیگر برمی‌گردند.^۱ تشییع جنازه برای این است که ما متنبه شویم، برای اینکه درس بگیریم و در زندگیمان معاد یادمان نرود و دچار فراموشی نشویم. علت تفاوت دیدگاه غربی‌ها با ما در مفاهیمی مثل آزادی، همین امر است؛ ما خیلی از آزادیها را اسارت می‌دانیم، و به خاطر همین تفاوت در اعتقاد به معاد است که واژه‌ها متفاوت می‌شوند. ما یک تعریفی از آزادی می‌کنیم، آنها هم یک تعریفی از آزادی می‌کنند که زمین تا آسمان فرق دارد. حقوق بشری که ما می‌گوییم با او فرق می‌کند؛ مثلاً او می‌گوید همین طور که مرد می‌تواند چند همسر داشته باشد، زن هم باید بتواند چند شوهر داشته باشد. بعضی از حرفها، مطرح کردن آنها، زشت است ولی او این را جزء حقوق بشر می‌داند. خیلی کارهای زشت که اصلاً قابل گفتن نیست، او اینها را جزء حقوق بشر می‌داند. در حالی در اعتقاد ما با توجه به عقیده به معاد اینها نقص هستند و برای بشر هلاکت هستند. چرا تفاوت داریم؟ او می‌گوید که من چند روزی در دنیا بیشتر نیستم هر طور و به هر شکل که بتوانم باید از این زندگی لذت ببرم، بعدش هر طور که می‌خواهد بشود. این برای او حق، حساب می‌شود. اما من می‌گویم که هر کاری که خلاف رضا و دستور خدا انجام دادم دوزخ سر راهش است، به طرف این کارها و فکرها نمی‌روم. همه مفاهیم فرق می‌کند به خاطر تفاوت در اعتقاد به معاد و عدم آن (دقت کنید).

نتیجه:

تنها راه احیای بشریت، احیای اعتقاد به معاد است. اگر اعتقاد به معاد در مردم زنده شد همه چیز درست می‌شود. ولی اگر اعتقاد به معاد در مردم از بین رفت، روی هر اعتقادی بحث کنید، عقیم خواهد بود و به نتیجه نخواهد رسید و قرآن دهها بار به این حقیقت تصریح کرده است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله اول ایمان پذیرش حق است، پذیرش هدایت است؛ کسی که هدایت عرضه شده را پذیرفت و در مقابلش لجاجت نکرد، مرحله دوم را به او می‌دهند و آن موهبت خاصی است که به همه نمی‌رسد. اما پذیرش اختیاری است. دست من و شماست؛ می‌توانیم بپذیریم، در مقابل حق تواضع کنیم یا خدای نکرده تکبر، استنکاف و استکبار در مقابل حق و حقیقت و نپذیرفتن داشته باشیم؛ مثل فرعون‌ها و شاداهای بنابرین ایمان در مرحله اول اختیاری است؛ به خاطر همین است که خدا وعده مجازات داده به کسانی که ایمان نمی‌آورند: «...**أُولَئِكَ كَفَرُوا فَاُخِطَبُوا فَأَلْفَتْهُمُ...**»^۲؛ اینها ایمان نیاوردند، خداوند اعمالشان را حبط کرد. حبط عمل مجازات است. مجازات در مقابل یک عمل بد اختیاری است؛ چون خداوند بر عمل غیر اختیاری، کسی را مجازات نمی‌کند. پس معلوم است این «**كَمْ يُؤْمِنُوا**»، «**كَمْ يُؤْمِنُوا**» اختیاری است، نه ناخواسته.

۱- نهج البلاغه، کلمات قصار، حکمت ۱۱۸

۲- احزاب آیه ۱۹

در قرآن کریم ایمان آوردن یا ایمان نیاوردن مرحله اول است که اختیاری است. بعد که انسان پذیرفت یک موهبت دیگر خدا به او می‌دهد، این پاداش پذیرش اول است. «**أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ...**»^۱ این‌ها هستند. این هدایت خاص است. «**...إِنَّهُمْ فِتْنَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْنَاهُمْ هُدًى**»^۲؛ اصحاب کهف جوانانی بودن، ایمان به خدا آوردند؛ چون ایمان به خدا آوردند، ما هم هدایت بیشتری به آنها دادیم. این هدایت دوم است، این دیگر اختیاری نیست؛ خودش اختیاری نیست، مقدمه‌اش ایمان اول است که اختیاری است، اما خودش دیگر دست خداست. «**وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا...**»^۳؛ آنهایی که هدایت اول را پذیرفتند، همان ایمان است، یعنی «**آمَنُوا**»، «**...زَادَهُمْ هُدًى...**»؛ خدا یک هدایت دیگر به آنها می‌دهد، این هدایت دوم است. این معرفت، یک معرفت خدایی و یک موهبتی است که خدا به صلحا و بندگان پذیرنده حق عنایت می‌کند.

در رابطه با معاد انسانها به سه دسته کلی تقسیم می‌شوند: ۱- معتقدان به معاد. ۲- منکران امکان معاد ۳- منکران وقوع معاد، (با اعتراف به امکان آن). بین امکان و وقوع یک تفاوتی است. امکان دارد که، مثلاً در یزد، فردا زلزله بشود؟ می‌گوییم: بله! امکان دارد. نمی‌شود گفت: امکانش ثابت شد پس از یزد فرار کنیم. می‌گوییم: امکانش ثابت شده است؛ اما واقع نشده. هرچه امکان دارد، که واقع نمی‌شود. بله بعضی از چیزهایی که امکان دارد، اتفاق می‌افتد. حرف دسته دوم این است، می‌گویند: معاد امکان دارد، محال نیست. اگر بخواهد برگرداند، خدا می‌تواند. خدا قدرتش را دارد. اما! به چه دلیل باید این کار را بکند؟ حرف آن‌ها این است. می‌گویند: ما نمی‌گوییم خدا نمی‌تواند انسان‌ها را زنده کند، چرا می‌تواند؛ اما چه ضرورتی دارد این کار را بکند؟ دسته سوم آن‌هایی که منکرین امکان معاد هستند، می‌گویند: اصلاً نمی‌شود، امکان ندارد. چطور ممکن است آدمی که مرد و خاک شد و استخوان‌هایش پوسید، دوباره از نو زنده شود؟! قرآن با دو دسته منکر روبرو است: یک دسته که معتقدند که اصلاً معاد، شدنی نیست و محال است. یک دسته که می‌گویند: معاد، محال نیست اما ضرورت و دلیلی ندارد. آن دسته اول در دو جهل و تاریکی هستند؛ ظلمات روی ظلمات. دسته دوم در یکی تاریکی هستند. این‌ها را راحت‌تر می‌شود از جهالت نجات داد. همه منکران هم در یک سنخ و در یک گروه نیستند. قرآن برای هر کدام یک دلیلی متناسب با آن گروه دارد. یک سری دلایل را قرآن آورده است که در آنها دلایل امکان معاد بیان شده است. فقط می‌خواهد ثابت کند، معاد غیر ممکن نیست.

اول: نشاءالاولی. نشاء؛ یعنی ایجاد، یعنی وجود. نشاءالاولی یعنی همین نضح گرفتن کودک و جنین و متولد شدن به صورت فرزند است. آفرینش اول. آفرینش دوم این است که، انسان بمیرد، دوباره زنده شود. محتوا و خلاصه استدلال این است: خدایی که انسان را در ابتدا آفرید، در حالی که چیزی نبود، مجدداً می‌تواند یک بار دیگر هم انسان را بیافریند. فرض کنید یک دستگاه پیچیده‌ای را مثلاً آقای زید اختراع کرده است. هیچ کس هم با فن‌آوری آن آشنا نیست به جز همان آقای زید. این دستگاه کار بسیار مهمی را در پایگاهی انجام می‌دهد. صبح دیدند، دستگاه خراب شد و از کار افتاد، کارها مختل شد. یک روز آقای رئیس آن پایگاه یا آن شرکت می‌آید می‌بیند یک فردی این جا نشسته است، یک میزی هم گذاشته است. این قطعات دستگاه را از هم باز کرده و پخش کرده روی میز و دارد با این قطعات ور می‌رود. عصبانی می‌شود. به این‌ها می‌گوید: این دیگر کیست؟ چرا این کار را کرده؟ آهسته به او اشاره می‌کنند، که این آقای زید و مخترع دستگاه است. تا می‌گویند، رنگش باز می‌شود. می‌گوید: خوش آمدید. در اینجا یک استدلال سریع از ذهن رئیس رد شد. آن استدلال این بود: آن کسی که دستگاه را اختراع کرده، می‌تواند وقتی که به هم ریخت، دوباره آن را جمع کند و بسازد. این استدلال به سرعت برق از ذهنش رد شد.

۱- بقره آیه ۵

۲- کهف آیه ۱۳

۳- محمد آیه ۱۷

۴- همان

خیلی وقتها، ذهن ما در کمتر از یکصدم ثانیه استدلال و نتیجه‌گیری می‌کند. مثلاً مردم تا یک کرامت از اولیاء خدا می‌بینند، ایمان می‌آورند. این استدلال دارد و مخفی است؛ آنقدر سریع رد می‌شود که حتی ذهن خودمان هم نمی‌فهمد. استدلال این است: او که توانست این کار را بکند، یک کار خارق عادت کرد، و کسی خارق عادت کار می‌کند که یک اتصالی به عالم غیب و قدرت الهی داشته باشد. پس او حجت خداست و من هم اگر به او ایمان نیاورم مجازات می‌شوم. چون حجت خداست. این استدلال به سرعت از ذهن بیننده معجزه رد می‌شود. به این می‌گویند: «بینه». بینات یعنی، استدلال روشن، بجهٔ ممیز هم می‌فهمد. قرآن آمده، این گونه با ما حرف زده است. لذا آیاتش بینات است، می‌فرماید: نسبت به شما، معاد محال است. با قدرت شما بخواهند مقایسه کنند، محال است. با قدرت خدا هم محال است؟! یک عرب مشرکی آمد در قبرستان، یک تکه استخوان پوسیدهٔ مرده‌ای را برداشت، آورد، جلوی پیغمبر اسلام، کف دستش سایید، پودر شد، بعد هم آن را فوت کرد. گفت: «وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ»؛ برای ما مثلی زد، اما خلقت خودش را فراموش کرد. گفت: چه کسی این استخوان‌های پوسیده را زنده می‌کند؟! آیات قرآن نازل شد. «قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ...»^۱؛ بگو! همان کسی که دفعهٔ اول آفرید؛ برای او آسان است. «وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَتَذَكَّرُونَ»^۲؛ شما آفرینش اول را دیدید، پند نمی‌گیرید؟! درس نیست؟! دیدید که یک بار دیگر آفریدیم، باز هم می‌آفرینیم. در سوره قیامت آیه ۳۶ الی آیه ۴۰ آمده «أَيُحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى»^۳؛ انسان فکر کرد، همانطوری رها شده است! «أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنَىٰ»^۴ «ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّىٰ»^۵ «فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَ الْأُنثَىٰ»^۶ «أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ»^۷؛ انسان اول از یک سلول شروع شد. بعد خداوند او را به صورت زن و مرد آفرید. آیا خدایی که این گونه می‌آفریند، نمی‌تواند دوباره مردگان را زنده کند؟! این یادآوری آفرینش نخست است.

تمام آیاتی که در مورد استدلال با نشأهٔ الاولى است، روش بیانش فرق دارد. به این می‌گویند، تصریف. تصریف یعنی: شکل سخن را عوض کردن با حفظ همان محتوا. این اثرش بهتر و بیشتر است. شما یک جمله‌ای گفته‌اید، نمی‌خواهید از آن رد شده؛ می‌خواهید دوباره هم بگویید و تأکید کنید: ای مردم! تقوا پیشه کنید. ای مردم! تقوا پیشه کنید. ای مردم! تقوا پیشه کنید. بار چهارم اگر بگویید رنج آور و کم اثر می‌شود. اما اگر این طوری بگویید: ای مردم! تقوا پیشه کنید. از خدا بترسید! از او پروا کنید! از خدا هراس داشته باشید! صد بار هم اگر بگویید مرتب تأثیرش بیشتر می‌شود. قرآن می‌فرماید: «وَ كَذَلِكَ نُنصِّفُ الْآيَاتِ...»^۸ به این می‌گویند تصریف، یعنی از شکلی به شکل دیگر، صرف فعل یعنی چه؟ یعنی شما ماده فعل را حفظ کنید، هیأتش را عوض کنید. ضَرَبَ، ضَرَبَا، ضَرَبُوا. هم‌ااش مادهٔ ضرب است. تصریف آیات یعنی، بیان آیات به شکل‌های مختلف. این اثر خاص در نفس مخاطب دارد. امیرالمومنین (ع) در نهج‌البلاغه می‌فرماید: «عَجِبْتُ لِمَنْ أَنْكَرَ النَّشْأَةَ الْأُخْرَىٰ وَ هُوَ يَرَى النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ...»^۹؛ در شگفتم! از کسی که آفرینش اول را می‌بیند اما آفرینش دوم را انکار

۱- یس آیه ۷۸

۲- یس آیه ۷۹

۳- واقعه آیه ۶۲

۴- قیامت آیه ۳۶

۵- قیامت آیه ۳۷

۶- قیامت آیه ۳۸

۷- قیامت آیه ۳۹

۸- قیامت آیه ۴۰

۹- انعام آیه ۱۰۵

می‌کند؛ روز قیامت را انکار می‌کند. باز در سوره حج می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ...»^۱؛ مردم در قیامت شک دارید؟! ببینید ما یک قیامت کوچک نشانتان می‌دهیم، «...فَأِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن تَرَابٍ ثُمَّ مِّن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِّن عَلَقَةٍ ثُمَّ مِّن مَّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ...»^۲. آخر آیات می‌فرماید: «...وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ»^۳؛ می‌گوید: خدایی که این‌ها را زنده می‌کند، دوباره مردگان را هم زنده می‌کند. این یک روش استدلال است. در بحث قیامت دو شبهه وجود دارد که باعث شده بعضی‌ها توقف کنند که اگر ما درست و زیبا و واقعی بیان کنیم، اکثر مردم می‌گویند، این که چیز ساده‌ای است. همین الان داریم قیامت را می‌بینیم. بنای قرآن بر آن است که اعتقادات را بدون پیچیدگی بیان کند. چون قرآن کتاب بین است؛ آیاتش هم آیات بینات است. این ما هستیم که با تفسیرهای کور و پر پیچ و تاب غامض می‌سازیم.

شبهه‌ایست به نام شبهه آکل و ماکول. شبهه آکل و ماکول خلاصه‌اش این است. اگر یک فردی مرد، دفنش کردند، بدنش خاک شد، پنجاه سال بعد یک درختی کاشتند، درخت ریشه دواند. عناصر بدن این آقا که خاک شده، جذب ریشه شد، رفت و شد یک سیب. یک آقای دیگری این سیب را خورد رفت در بدن او و جزء بدن او شد، حالا روز قیامت این عناصر با بدن این محشور می‌شود یا با بدن آن یکی؟ جواب: ما هیچ آیه از قرآن نداریم که تصریح بکند که بدنی که در قیامت روح بدان باز می‌گردد، عین همین بدن است. بدن واسطه است، اصالت ندارد، یعنی دخیل در شخصیت حقیقی ما نیست. الان از نظر علم ثابت شده است، که هر هفت سال و نیم، هشت سال یک بار تمام سلول‌های بدن عوض می‌شود. قبلاً فکر می‌کردند که سلول‌های مغز مشمول این قانون نیستند. اخیراً در محافل علمی اعلام شده که حتی سلول‌های مغز هم شامل این قانون هستند؛ آنها هم عوض می‌شوند. یک آقای را بیاورند در دادگاه، بگویند: شما ده سال پیش یک نفر را کشتی و متواری شدی، حالا باید مجازات بشوی. می‌گوید: آن آدمی که باعث قتل دیگری شد، حالا یک سلولش در این بدن نیست، این دست من اصلاً آن دست نیست، همه سلول‌های من عوض شده، علم هم ثابت کرده است. کدام قاضی در دنیا از او قبول می‌کند؟! می‌گوید: تو همان آدمی، سی بار دیگر هم که بدنت عوض شود، مستحق مجازاتی. چون این بدن دخالتی در شخصیت «من» ندارد. این «من» ثابت است.

مثال: اداره برق بیاید برای منزل شما سیم‌کشی کند، برق را وصل خانه کند و برود. شما بیایید دو روز بعد، سیم‌ها را عوض کنید و بگویید: سیم خودمان را می‌گذاریم. سیم خودتان را بگذارید. بعد که قبض برق برایتان آوردند، بروید اعتراض کنید به مثلاً، رئیس برق بخش منطقه تان و بگویید: من سیم‌های شما را برداشتم، سیم خودم را گذاشتم، شما برای چه برای من قبض برق آورده‌اید؟ می‌گوید: اصل، آن جریان برق است، شما سیمش را عوض کن. ماهیت برق که عوض نشده، مجرای جریان عوض برق شده، این بدن، مثل آن سیم است. سیم که موضوعیتی ندارد؛ سیم آشیانه است. بدن آشیانه است. هیچ آیه در قرآن به طور صریح نداریم که معاد با همین بدن است بلکه عودت روح با بدن می‌باشد، همانطور که در این دنیا ۱۵ بار، ۲۰ بار، تمام سلول‌های بدنتان عوض شود. شخصیتتان همان است؛ خاطراتتان، افتخاراتتان، خدای نکرده ننگ‌هایی که در زندگیتان پیش آمده، همه برای شما است، تغییری که نمی‌کند. مثلاً شما فرض کنید در این دنیا، ده بار سلول‌های بدنمان عوض شده، یک بار دیگر هم عوض شود؛ آن چیزی که عوض شدنی نیست، آن شاکله باطنی ما است، روح ماست، حقیقت اصلی ماست. آن حقیقت ناپیدا، عوض نشده است. حتی من دلیلی از قرآن دیدم که می‌شود ثابت کنیم، که این بدن آنجا هم در حال تغییر است. چطوری اینجا تغییر می‌کند، در آخرت هم همین طوری است. دلیلش این آیه قرآن است. در سوره نساء می‌فرماید: «...كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَسْئُرُوا الْعَذَابَ...»^۴؛ هر چه پوستشان

۱- حج آیه ۵

۲- همان

۳- همان

۴- نساء آیه ۵۶

می‌سوزد، یک پوستی غیر از آن پوست به آنها می‌دهیم. «بَدَلْنَا لَهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا»؛ پوست بعدی غیر از پوست اولی است. دائماً در حال تغییر است. حالا این بدن باشد یا بدن دیگر. چه فرقی می‌کند. این که مشکلی نیست. شبهه دوم که از این بزرگتر و سنگ‌اندازتر است، این است که (گفته‌اند، حتی در کتاب‌ها نوشته‌اند) یک فرشته‌ای می‌آید در آسمان، در یک شیپوری می‌دمد، همه عالم به هم می‌ریزد و همه می‌میرند، یک چند وقت که گذشت، باز در شیپور می‌دمد، از چپ و راست این ذرات به هم می‌پیوندند و دوباره زنده می‌شوند. این تصویر خیلی توی ذوق می‌زند؛ نه از باب اینکه شخص قدرت خدا را قبول ندارد بلکه می‌گوید این اصلاً روش خدا نیست. همین امروز یکی از عزیزان سؤالی کردند؛ گفتند: خدا در قرآن می‌فرماید: «... خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ...»^۱ «... خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ...»^۲ مگر خدا نمی‌تواند آنرا بیافریند، بگوید: «كُنْ» همه چیز باشد، چرا شش روز؟ مگر خدا ضعیف است؟! مگر ناتوان است؟! فرصت می‌خواهد؟! جوابش این است: یکی این که زمان بر خلق می‌گذرد، نه بر خالق. این یک نکته. یعنی خلقت در ظرف زمان است، نه خالق و فعل او. نکته دوم این است که، خدا دو نوع ایجاد دارد؛ یک ایجادش امر است، یک ایجادش خلق است. روح وجود دارد، اما روح از سنخ امر است، وجودش با امر است، تدریج ندارد. آسمان و زمین هم وجود دارد اما با خلق است. «لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ»^۳ آنجائیکه که امر باشد، زمان در آن نیست، تدریج در آن نیست. نگاه کنید آیات را، می‌فرماید: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»^۴؛ اراده کند، خواهد شد. این امر خداست. «وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلِمَةً بَالْبَصَرِ»^۵؛ امر ما چیزی نیست جز چشم به هم زدنی. اصلاً امر که آمد، دیگر زمان در آن نیست، تدریج نیست. هر موجودی که از سنخ امر باشد، ایجادش امری باشد، تدریج ندارد، زمان ندارد، سِتَّةِ أَيَّامٍ و غیره ندارد؛ هر وجودی که از سنخ خلق باشد، این زمان دارد. نه تنها آسمان و زمین «... يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ...»^۶ خلقت مرحله به مرحله است؛ «مِنْ تَرَابٍ»^۷ «ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ»^۸ «ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ»^۹ «ثُمَّ مِنْ مَضْغَةٍ»^{۱۰}. تدریج دارد. در عالم عادی می‌بینید همه چیز تدریجی است. (یک آقای ادعای پیامبری کرده بود، خلیفه عباسی به او گفت: این تخم‌های خیار را بگیر! بکار، باید معجزه کنی و فوراً اینجا خیار سبز شود. او هم که دروغ می‌گفت، تخم‌های خیار را گرفت، دید به چه دردسری گرفتار شده، چه کار کند؟ گفت: قربان! خدا هم که من را فرستاده چهار ماه وقت می‌خواهد تا خلق کند، من که پیغمبر هستم چگونه فوراً خلق کنم!!!)

اینگونه بیان را مردم نمی‌توانند بپذیرند؛ نه از باب انکار قدرت خدا، نگاه می‌کنند، می‌بینند نظام جهان اینطوری نیست. همه قرآن را بگردید، ببینید کدام آیه قرآن این را فرموده!! بعضی وقت‌ها ما از خودمان یک حرف‌هایی درمی‌آوریم، می‌گذاریم روی قرآن، هیچ آیه‌ای ما در قرآن نداریم، که این حرف را تأیید کرده باشد. بلکه آیات و روایات برخلاف این گواهی می‌دهند. آیاتی که می‌فرماید با نفخه دوم، قیام ناگهانی است، نه زنده شدن ناگهانی. چون نفخه اول که خراب شدن است؛ ناگهانی است. (دیدید برج‌های دوقلو در چند ثانیه پایین ریخت. این که مشکلی ندارد.) اما ساختن ناگهانی برخلاف نظام جاری است. قرآن هم آن را تأیید نمی‌کند. معاد سه مرحله دارد: ۱- ریزش ناگهانی. همه چیز یک وقت خراب

۱- اعراف آیه ۵۴، یونس آیه ۳، هود آیه ۷

۲- فصلت آیه ۹

۳- اعراف آیه ۵۴

۴- یس آیه ۸۲

۵- قمر آیه ۵۰

۶- زمر آیه ۶

۷- حج آیه ۵

۸- همان

۹- همان

۱۰- همان

می‌شود. ۲- فاصله بین نفخه اول و نفخه دوم که در روایت است که چهل سال طول می‌کشد.^۱ در آن فاصله بارانی می‌آید به نام ماء الحیوان (آب حیات) و این ویژگی را دارد که باعث می‌شود آرام آرام بدن انسان و سایر حیوانات که مرده‌اند، شبیه همان حالت جنین رشد کند؛ اصلاً ناگهانی هم در کار نیست. وقتی که بدن رشد کرد و کامل شد، درست مثل طفلی که در یک مرحله‌ای از مراحل، روح در او دمیده شده، خودش هم نمی‌فهمد، روح در انسان دمیده می‌شود و خدا خواب را بر او مسلط می‌کند، منتها فرقی این است که آن در بطن مادر است اما این در قبر است، در مهد زمین است؛ مثل گیاه که رشد می‌کند، این بدن ذرات خاک را می‌گیرد، آرام آرام، به بدن تبدیل می‌شود. تا اینجا که تعجب نداشت! امام می‌فرماید: سپس خداوند روح را به بدن وارد می‌کند، خواب را هم مسلط می‌کند. حالا مثل یک پادگانی که همه در خوابند، ناگهان شیپور بیدارباش بزنند؛ چه اتفاقی می‌افتد؟! فرمانده هم آدم خشن، تلخ و تندی است و اگر کسی تأخیر کند مجازاتش می‌کند. همه از ترس مجازات یکسره قیام می‌کنند، مستقیم می‌ایستند. آخرگاهی وقتها می‌گوییم: آفاجان! پاشو! چشمش را باز می‌کند، می‌گوید: چه وقت است؟! یک وقت با تندی می‌گویید، او هم بیدار می‌شود و می‌نشیند، کمی هم می‌ترسد. اما یک وقت با نهایت حدت و خشونت به او می‌گویید، که دیگر شخص، مستقیم می‌ایستد. بعد از فروپاشی اول، چهل سال طول می‌کشد. یک نفخه دیگر دمیده می‌شود در این صور. موقعی که همه خواب هستند. این شیپور، شیپور بیدارباش است، نه شیپور احیا. قرآن می‌فرماید: «...ثُمَّ نَفِخْ فِيهِ اٰخِرٰی...»^۲؛ یک نفخه دیگر در آن دمیده می‌شود، «فَاِذَا هُمْ قِيَامٌ...»، عرب به این می‌گوید: اذای فجائییه. معنایش هم ناگهان است، (در نحو این طوری مثال می‌زنند. «خَرَجْتُ فَاِذَا زَيْدٌ بِالْبَابِ» از خانه که بیرون آمدم، ناگهان برخورد کردم با زید.) «...فَاِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ»^۳؛ ناگهان قیام می‌کنند. نمی‌فرماید: «فَاِذَا هُمْ اَحْيَا» ما «فَاِذَا هُمْ اَحْيَا» معنی کرده‌ایم. می‌گوییم: ناگهان زنده می‌شوند. قرآن می‌فرماید: ناگهان قیام می‌کنند. چرا بد می‌فهمیم؟! دقت نظر خیلی مهم است. روایت دلیل بر این است که خلقت مجدد، تدریجی است. سند صریح هم است. این آیه قرآن و آیات مشابه که می‌گوید، مردم قیام ناگهانی می‌کنند، دلیل دیگر است. امام یک آیه از سوره یس را شاهد می‌آورند که آن هم همین معنا را دارد. وقتی نفخه دوم دمیده شد و همه بیدار شدند؛ یک عده‌ای این طوری می‌گویند: «...يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا...»^۴؛ وای بر ما! چه کسی ما را از مرقدمان بیدار کرد؟! مرقد اسم مکان است. یعنی محل رُقود؛ رُقود یعنی خواب. مرقد یعنی خوابگاه. آیات قرآن هم می‌فرماید: خواب. روایات هم می‌گوید مردم خواب هستند. حالا این طور تصور کنید! چقدر قصه معاد ساده شد. می‌گوید خدا روزی ده‌ها میلیون نفر را از یک سلول می‌پروراند، به صورت تمام، انسان کامل، تمام اندام، متولدشان می‌کند، دارید می‌بینید، یک بار دیگر هم این کار را می‌کند. آیا مشکل است؟ به همین سادگی. معاد همین است. اگر به دقت بنگری هر روز، روز محشر است.^۵ این چیز سختی نیست. این مغز متفکری که انسان دارد از کجا بوده؟! معلوم است. این غذاهایی را که خورده، جذب شده، شده سلول مغز، سلول‌های چشم، سلول‌های عصبی و... همه آن‌ها هم زنده هستند. این غذا چه بوده؟ این غذا یا مستقیماً از خاک گرفته شده یا غیرمستقیم، مثل گوشت گوسفند و ... بالاخره به خاک می‌رسد. می‌گوییم: خدا که از خاک مغز متفکر آورده، نمی‌تواند یک بار دیگر این کار را بکند؟! خیلی مسأله ساده است. ما اگر این دوشبیه را از سر راه اعتقاد مردم، برداریم جلوی خیلی از بی‌اعتقادی‌ها نسبت به مسأله معاد گرفته خواهد شد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

۱- بحارالانوار، ج ۶، ص ۳۲۱ «اِنَّ مَا بَيْنَ النَّفْخَتَيْنِ اَرْبَعِيْنَ سَنَةً وَ...»

۲- زمر آیه ۶۸

۳- همان

۴- یس آیه ۵۲

۵- «انقدر گرم است بازار مکافات عمل گر به دقت بنگری هر روز، روز محشر است.»

خلاصه مطالب:**الم:**

در مورد حروف مقطعه ۱۱ نظر داده شده است.

اهم نظرات:

- ۱- رمزی بین خدا و رسول
 - ۲- قرآن همین الف و لام و میم و ... است اگر شما هم می‌توانید با این مثل آن را بسازید.
 - ۳- با این کلمات کفار شگفت زده شده و توجهشان به کلمات پیامبر جلب شده در هنگام تلاوت قرآن از غوغا دست می‌کشیدند.
 - ۴- اگر حروف آن ترکیب شود اسم اعظم الهی بدست می‌آید.
- برخی صفات الهی مثل (الر - حم - ن) الرحمن (طبق روایت سعید ابن جبیر) نتیجه: بهترین نظر همان اول - دو نظر دوم و سوم هم قابل جمع با اول (منافات ندارد) بقیه نظرات ضعیف و گاه بدون مدرک است.

اشکالات وارد بر نظر سوم:

- الف:** سه سوره مدنی نیز حروف مقطعه دارد؛ در مدینه که کفار وسوسه نمی‌کردند.
- ب:** همیشه که پیامبر از اول سوره شروع نمی‌کردند، گاهی هم از وسط شروع می‌کردند.
- ج:** تازه، همه سوره‌های مکی هم که حروف مقطعه ندارد.
- مجموع سوره دارای حروف مقطعه: ۲۹ سوره است که ۳ سوره مدنی - ۲۶ سوره مکی
- «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ...»: «يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ» | «يُنْفِقُونَ» | «يُؤْمِنُونَ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْنَا...»، این سه، مصداق بارز ایمان به غیب نیستند، بلکه یا سبب ایمان به غیب یا اثر آن هستند.
- اما آخری ← «بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ»، مصداق ایمان به غیب است.
- با توجه به ذکر ایمان به غیب، ذکر آخرت چه ضرورت دارد؟
- جواب:** بدلیل اینکه:
- ۱- هر مؤمن به غیب، مؤمن به معاد نیست.
 - (مشرکان ایمان به الله داشتند - ایمان به فرشتگان هم داشتند)

دلایل:

- آیه ۲۷- نجم: «إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيَسْمَعُونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةً أَلْتِسْمِيَّةِ»؛ در حقیقت کسانی که آخرت را باور ندارند فرشتگان را در نامگذاری به صورت مؤنث نام می‌نهند.
- آیه ۱۹- زخرف: «وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَّا نَأْتِيهِمْ لَعْنَتَنَا نَسْفَتًا وَأَنزَلْنَا لَهُمُ الْقُرْآنَ مِثْقَالًا فَهُمْ عَلَىٰ لَعْنَتِنَا هَالِكُونَ»؛ و فرشتگانی را که خود بندگان رحمانند مادینه [و دختران او] پنداشتند آیا در خلقت آنان حضور داشتند گواهی ایشان به زودی نوشته می‌شود و [از آن] پرسیده خواهند شد.
- آیه ۱۵۰- صافات: «أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنَاثًا وَهُمْ شَاهِدُونَ»؛ یا فرشتگان را مادینه آفریدیم و آنان شاهد بودند.
- اما معاد را انکار می‌کردند.
- اما هر که به معاد ایمان دارد، به باقی غیب هم ایمان دارد ← به همین دلیل قرآن صرف عدم ایمان به معاد را برای تباهی تمام ارزشهای الهی در وجود فرد کافی می‌داند.

نمونه‌ها:

- «وَأَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا» (اسراء آیه ۱۰)
- «وَإِذَا قُرَأَتِ الْقُرْآنُ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا» (اسراء آیه ۴۵)
- «...بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ» (سبا آیه ۸)
- «وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ...» (زمر آیه ۴۵)

«إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيَسْمُؤْنَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةَ الْأُنثَى» (نجم آیه ۲۷)
 «وَالَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ إِفْكُ مَا أَكْرَجُ أَنْ تَعِدَانِي أَنْ أَخْرَجَ وَفَدَّ خَلَّتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي وَهُمَا يَسْتَنْغِيثَانِ اللَّهَ وَتِلْكَ آمِنٌ إِنْ وَعَدَ اللَّهُ حَقَّ قِيْقُولٍ مَا هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ» (احقاف آیه ۱۷)

بی‌اعتقادی به معاد = بی‌احترامی به والدین (که بزرگترین فریضه بعد از توحید است)
 فراموشی معاد نیز از جهت آثار شبیه کفر به معاد است.

«...إِنَّ الَّذِينَ يَصِلُونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ»؛ در حقیقت کسانی که از راه خدا به در می‌روند به [سزای] آنکه روز حساب را فراموش کرده‌اند عذابی سخت خواهند داشت. (ص آیه ۲۶)
 اما از جهت هدایت آسانتر است.

نکته بسیار مهم:

بی‌اعتقادی به معاد = واژگونی ارزشها

توضیح: فرض کنیم معادی در کار نیست، با این دید به مفاهیم زیر نگاه کنیم؛

تحمل ضرر بخاطر راستگویی.

تحمل ضرر بخاطر ادای امانت.

تحمل ضرر بخاطر خدمت به مردم.

تحمل ضرر بخاطر چشم پوشی از حق مردم و...

با دید و عقیده فوق نادانی و حماقت محسوب می‌شود.

ولی رسیدن به سود با دروغ، رسیدن به نفع با خیانت، رسیدن به نفع با حق‌کشی و ... زرنگی و تیز هوشی است.

زشت شدن زیباییها (راستی - امانت و ...)

زیبا شدن زشتیها (خیانت - دروغ و ...)

قرآن می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ»؛ کسانی که به آخرت ایمان ندارند کردارهایشان را در نظرشان بیاراستیم [تا همچنان] سرگشته بمانند. (نمل آیه ۴)
 بر این اساس، تعاریف واژه‌ها بین ما و منکران قلبی معاد تفاوت چشمگیر دارد.

مثال:

درسیاست:

تعریف معتقد به معاد از سیاست:

اتخاذ تدابیری در حکومت که منجر به سعادت فرد در دنیا و آخرت گردد. (چون معتقد به معادیم)

تعریف منکر قلبی معاد:

اتخاذ تدابیری در حکومت که فرد را به اهداف دنیایی برساند. (چون معتقد به معاد نیست)

- با معیار اول: معاویه بی‌سیاست و علی (ع) سیاستمدار است.

- با معیار دوم: علی (ع) فاقد سیاست و معاویه سیاستمدار است!

در سایر امور هم همینطور است. علت تفاوت دیدگاه غربیها در مفاهیمی مثل آزادی- حقوق بشر و ... همین تفاوت در اعتقاد به معاد است.

«تنها راه احیاء بشریت: احیاء اعتقاد به معاد»

دو مرحله ایمان:

مرحله ۱: اختیاری
 مرحله ۲: موهبت (پاداش)

پذیرش در مرحله ۱:

- مثل: «...أُولَئِكَ كَمْ يُوْمِنُوا فَاُحْبَبُوا اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا...» (احزاب آیه ۱۹)

(در قرآن فراوان ایمان آوردن مرحله اول (اختیاری) مورد اشاره است)

دسته‌های انسانها در رابطه با عقیده به معاد:

- ۱- منکرین امکان معاد.
 - ۲- منکرین وقوع معاد با اعتراف به امکان آن.
 - ۳- معتقدان به معاد.
- قرآن برای دو دسته اول به تناسب حال آنها دلیل دارد.

* ادله امکان معاد:

۱- نشاه الاولی: لب استدلال ← خدایی که انسان را در ابتدا آفرید، درحالی که چیزی نبود، مجدداً قدرت آفرینش دارد.

آیات و روایات:

۱- «وَلَقَدْ عَلَّمْتُمُ النَّشَأَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ»؛ و قطعاً پدیدار شدن نخستین خود را شناختید پس چرا سر عبرت گرفتن ندارید . (واقعه آیه ۶۲)

۲- «أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى»؛ آیا انسان گمان می‌کند بی‌هدف رها می‌شود. (قیامه آیه ۳۶)

۳- «قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ...»؛ بگو همان کسی که نخستین بار آن را پدید آورد . (یس آیه ۷۹)

۴- «عَجِبْتُ لِمَنْ أَنْكَرَ النَّشَأَ الْآخِرَىٰ وَهُوَ يَرَىٰ النَّشَأَ الْأُولَىٰ...» (نهج البلاغه)

۵- « يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن تَرَابٍ ثُمَّ مِّن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِّن عَلَقَةٍ ثُمَّ مِّن مَّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنَبِّئَنَّكُمْ وَتَقَرُّوا فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى...» (حج آیه ۵)

التماس دعا